

هابرماس، کنش ارتباطی و پروژه ناتمام مدرنیته

حمید رزاقی

طرح مسئله

ظرف چند قرن اخیر که از ظهور و توسعه نظام سرمایه داری^۱ می گذرد، عامل تهدیدکننده جهان بشری، تاکید بر مدرن سازی^۲ اقتصادی و در پی آن عقلی سازی^۳ دولت و جامعه بوده است. عمل^۴ انسانی در این دوران از قابلیت های فزاینده نوع انسان حکایت دارد. این قابلیت ها درعین حال که دستاوردهای مادی فراوانی را به لحاظ بهبود زندگی و رفاه بشر عرضه داشته است، اما نیروهای مخرب و مهیبی را نیز گرد آورده که آثار و تبعات آن بر پیکر انسان و جوامع بشری وارد شده و جامعه بشری را به طور فزاینده عاجز و درمانده ساخته است. رشد نیروهای مولد رشد نیروهای مخرب را در پی داشته است. نیروهایی در جامعه بشری برساخته^۵ شده که از هر سو ما را با قدرت اهریمنی شان به محاصره گرفته و آدمی را مقهور و تهی کرده است. قدرت سازندگی انسان ناتوانی او را رقم زده است. بشریت از این قدرت عقلانی شده خود ساخته بیش از پیش، خود ویرانگر، طبیعت ویرانگر و زمین ویرانگر گشته است.

با طلوع عصر نوزایی^۶ و به دنبال آن عصر روشنگری^۷ و پیدایی طبقات اجتماعی جدید، بشریت مدرن امیدوار بود با مدد عقل و دانش به آزادی، عدالت، صلح، امنیت و رفاه و خوشبختی دست یابد. روشنفکران بورژوا با فردگرایی فرد خصوصی و اقتصاد بازار آزاد نوید بهروزی انسان را سر می دادند و روشنفکران کمونیسم، رهایی بشر را از دست نظام سلطه جدید در پرولتاریای منجی جست و جو می کردند. اما هر چه از عمر این نظم جدید می گذشت، نه تنها بشارت روشنگری میسر نگردید،

¹ - Capital System
² - Modernization
³ - Rationalization
⁴ - Praxis
⁵ - Construction
⁶ - Renaissance
⁷ - Enlightenment

بلکه رنج‌ها و مصائب بشری ابعاد و تبعات تازه‌تری به خود گرفت. از اواخر قرن نوزدهم و به ویژه از آغاز قرن بیستم به این سو با وقوع جنگ جهانی اول، رکود اقتصادی دهه‌ی ۳۰، شکست انقلابات کارگری در اروپا، ظهور فاشیسم و برآمدن جنگ جهانی دوم و برپایی کارخانه‌های آدم‌سوزی آلمان هیتلری و هم‌چنین به قدرت رسیدن نظام تمامیت‌خواه^۱ و سرکوب‌گر سوسیالیسم دولتی شوروی و اردوگاه‌های کار اجباری (کولاگ‌ها) و مرگ تدریجی تهیدستان در آن و سرخوردگی از کمونیسم روسی، هم‌ارزش‌های دمکراتیک تمدن لیبرال رو به سستی و زوال نهاد، (سیدمن، ۱۳۹۲: ۱۶۲) و هم‌آرمان‌های برابری خواهانه سوسیالیستی به زیر سؤال رفت. بدین سان چشم‌انداز مدرنیته و آمال و آرزوهای انسانی به زخم چرکینی تبدیل شد، زخمی که پوست و گوشت و جان و روان آدمی را مثل خوره می‌خورد.

در میانه‌چنین اوضاع و احوالی بود که مکتب انتقادی فرانکفورت دست به نقد جدی جامعه مدرن زد و سلطه حاصل از عقلانیت و تفکر تکنوکراتیک را به جای بهره‌کشی اقتصادی به منزله مسئله حاد جهان امروز مطرح کرد (ریتزر، ۱۳۹۳: ۲۰۲). به نظر آدرنو و هورکهایمر فرآیند عقلانیت ابزاری^۲، علم و فن‌سالاری و سازمان‌دهی بوروکراتیک جامعه که بر وسیله نیل به هدف و کارایی تاکید دارد، جهان مدرن را غرق در بی‌خردی کرده است. رسالت عقلانیت انتقادی^۳ است که به روی عقلانیت ابزاری نورافکن انداخته و هدف سرکوب‌گری آن را که خدمت به نیروهای سلطه است، برملا سازد. عقلانیت انتقادی با توسل به معیارهای ارزش‌غایی و روشنگری مانند عدالت، صلح و خوشبینی است که ماهیت جامعه سرمایه‌داری را روشن می‌سازد. در این جاست که خرد و جهی‌رهایی بخش^۴ پیش‌رو دارد (ریتزر، ۱۳۹۳: ۳۸۵-۳۸۴).

بسیاری از اندیشمندان انتقادی چنان در جامعه مدرن حاکمیت عدم‌بلوغ، توهم، بی‌خردی، ترس و وحشت و بربریت را می‌دیدند که دست‌آخر برای آن چیزی جز انحطاط و سیر قهقرایی تصور نمی‌کردند. به باور آنان روشنگری و رهایی به شکست کامل رسیده است و این‌چنین خوشبینی آغازین

^۱ - Totalitarian

^۲ - Instrumental Rationality

^۳ - Critical Rationality

^۴ - Redeemer

آنان ناامیدی پایانی را در پی داشت (شرت، ۱۳۹۲: ۲۸۹-۲۷۷). بدین سان در دهه ۶۰ و ۷۰ قرن گذشته در اثر ناامید انگاری درون مکتب انتقادی و نادیده شمردن جامعه نسبت به نقد آنان از مدرنیته، این مکتب تا حدودی به حاشیه رانده شد.

اما یورگن هابرماس^۱ از اعضای متاخر مکتب فرانکفورت در همان سال ها دغدغه دوباره زنده کردن پروژه روشنگری و دانش انتقادی را در ذهن داشت. پرورش اندیشه هابرماس در زمانه ای بود که جنگ جهانی دوم به پایان رسیده بود و آلمان پس از جنگ در حال بازسازی دموکراتیک بود و اقتصاد غرب نیز رونق گرفته بود و اعتراضات دانشجویی دهه شصت، اروپا را فراگرفته بود. شرایط تازه ای که دنیای سرمایه داری در آن قرار گرفته بود، نقش به سزایی در خوشبینی توام با احتیاط وی درباره پیشرفت و رویای روشنگری داشت (سیدمن، ۱۳۹۲: ۱۶۵). هابرماس در حالی که ناامیدانه نظاره گر جهان مدرن است، اما در پی تبدیل آن به طرح امید است. وی با وفاداری به برنامه روشنگری می خواهد امکانات سرکوب شده رهایی را بازسازی^۲ کند (آتویت و باتامور، ۱۳۹۲: ۴۳۶). او در حقیقت به دنبال یافتن محمل نوینی است که گذر از وضعیت شی گون^۳ در جامعه سرمایه داری را امکان پذیر سازد و آزادسازی ظرفیت عقل از سلطه اشکال باز تولید اجتماعی میسر شود (بشیریه: ۱۳۷۶، ۲۲۳ و ۲۱۲). هابرماس در طرح پروژه ناتمام خود این پرسش اساسی را به میان می گذارد که چگونه می توان علی رغم تسلط عقلانیت ابزاری گام در دنیای اجتماعی بهتر نهاد؟ (ریتزر، ۱۳۹۳: ۷۵۲ و ۲۶). در این راه جامعه بشری از چه ذخایر و مواهبی بهره مند است؟ و با چه رهیافتی می توان این ذخایر را در راستای پیشرفت^۴ و تکامل^۵ اجتماعی به کار گرفت؟ هابرماس در این راه نقد می کند و می سازد و اول به سراغ مارکس می رود.

نقد درونی مارکس و پیدایش نظریه کنش ارتباطی^۶

^۱ - Habermas Jurgen

^۲ - Reconstructive

^۳ - Refication

^۴ - Development

^۵ - Evolucion

^۶ - Communicative action

هابرماس کارش را با مارکس آغاز می کند و هدفش را بازسازی مادی اندیشی تاریخ قرار می دهد. نقطه شروع مارکس ظرفیت بشری یعنی استعدادها، توانایی ها و فعالیت های انسانی است. مارکس ظرفیت بشری را در کار خلاق و فعالیت های تولیدی خلاصه می کند. اما هابرماس ظرفیت سازنده نوع انسان را هم در کار (کنش معقول و هدفدار^۱) و هم در کنش ارتباطی (کنش متقابل) می بیند (ریترز، ۱۳۹۳: ۲۱۱).

کنش ارتباطی چیست؟ همان توانایی و ظرفیت ارتباط و تعامل انسان ها با یکدیگر که از طریق زبان میسر است. زبان در هر جامعه ای از قواعد و ساختارهای پایه ای برخوردار است و ما به کمک آن می توانیم همدیگر را بفهمیم و به هم بفهمانیم. جهان را، همدیگر را و زندگی اجتماعی را به کمک زبان معنا کرده و این معنا را برای یکدیگر بازگو کنیم. با کمک آن است که مسائل مان را شادی های مان را، غم های مان را، اهداف مان را و در یک کلام زندگی اجتماعی را با هم در میان می گذاریم (هابرماس، ۱۳۹۲: ۸). پس ظرفیت و قابلیت بشری دو نوع است. یکی برخورداری انسان از عقلانیت هدف مند و کنش ابزاری^۲ و دیگری بهره مندی انسان از عقلانیت ارتباطی^۳ و کنش ارتباطی زبانی. در حالی که مارکس بر کار تکیه می کند، هابرماس بر ارتباط تاکید دارد. مارکس بر تاثیر مخرب ساختار سرمایه داری بر کار انگشت می گذارد و خواهان دنیایی است که کار از تحریف^۴ و بیگانگی رهایی یابد و خلاقیت کامل کار آدمی شکوفا شود. هابرماس اما بر نحوه تخریب ساختار جامعه مدرن بر ارتباط و کنش انسانی متمرکز است و خواهان دنیایی است که از ارتباط و کنش تحریف شده و جعل معانی رها باشد. کار خلاق و خود شکوفا هدف پروژه مدرنیته مارکس است و ارتباط آزاد و باز هدف پروژه ناتمام هابرماس (ریترز، ۱۳۹۳: ۳۹۴، ۷۹۶، ۳۹۳). به نظر هابرماس حل مسئله بیگانگی کار در گرو حل مسئله تحریف ارتباط است. به بیان دیگر راه حل مسئله عقلانیت کنش معقول و هدفدار در عقلانیت کنش ارتباطی نهفته است. بدین ترتیب وی در پرتو نظریه کنش ارتباطی گام در بازسازی نظریه ارزش کار مارکس می گذارد و در بستر آن جامعیت دو وجهی عقل را به کرسی می نشاند و چشم انداز هنجاربخش نوپدید و رهگشا را پیش روی مدرنیته قرار می دهد.

¹ - Purposiv- Rational action

² - Communicative action

³ - Communicative rationality

⁴ - Falsification

جهان زندگی^۱ و نظام^۲ (پیشرفت نظریه کنش ارتباطی)

هابرماس یک متفکر بزرگ تلفیق گرای تمام عیار است. او در اثر سترگ خود «نظریه کنش ارتباطی» با نقد عقل و خرد پیشینیان جامعه شناسی درباره جامعه مدرن مانند وبر، مارکس، لوکاج، آدرنو، هورکهایمر، پارسونز، مید و مصلحت گرایی امریکایی دست به بازسازی اندیشه های گذشته با تعاملات روشمند می زند. گفتگوی نقادانه^۳ هابرماس با اندیشه های گذشته جامعه شناسی به او این امکان را می دهد که نظریه های آن ها را در قامتی جدید ترکیب^۴ کرده و در پیکری واحد تجمیع نماید و حاصل این عقلانیت تلفیقی را در خدمت نقد عمیق تر و همه جانبه تر آسیب های جامعه مدرن و در راستای تداوم پروژه ناتمام امید قرار دهد (هابرماس، ۱۳۹۲: ۱۸، ۱۰، ۵).

وی در کتاب نظریه کنش ارتباطی سه هدف مرتبط به هم را فرا روی خود قرار داده است. نخست پردازش مفهومی از عقلانیت که دیگر متکی به پیش فرض های ذهن باورانه در فلسفه و علوم اجتماعی مدرن نباشد و از انگاره های فردگرایانه دوری گزیند. دوم مفهومی دو وجهی از جامعه به دست دهد که پارادایم های زیست جهان و نظام را در یکدیگر ادغام کرده باشد و سوم این که با نظریه ای انتقادی به مدرنیته پردازد که ضمن تحلیل آسیب های مدرنیته حاوی پیشنهاد برای اصلاح روشنگری باشد (همان، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۶۱، ۶۹۵، ۴، ۵). تحقق اهداف اول و دوم امکانات لازم را جهت دستیابی به هدف سوم که همان ترمیم پروژه روشنگری است، مهیا می کند. این مقاله بیشتر رابطه و نسبت میان هدف دوم (کنش ارتباطی) و هدف سوم (پروژه نیمه تمام مدرنیته و اصلاح روشنگری) موضوع کار خود قرار داده است.

هابرماس ابتدا از مفهوم جامعه آغاز می کند و آن را به دو شیوه متفاوت می نگرد: جهان زندگی و نظام (نوذری، ۱۳۸۹: ۳۴۸). وی مفهوم زیست جهان را از آلفرد شوپس اقتباس می کند. به نظر شوپس زیست جهان آن جهان زندگی روزمره ای است که در میان ذهنیت ها روی می دهد. اما هابرماس بیشتر به ارتباط میان شخصی در زیست جهان می پردازد (ریترز، ۱۳۹۲: ۲۲۳). هابرماس جهان زندگی

^۱ - Life World

^۲ - System

^۳ - Conversation of critical

^۴ - Syntnetic

و کنش ارتباطی را به عنوان مفاهیم مکمل در نظر می‌گیرد. به طوری که وقوع کنش ارتباطی را می‌توان در جهان زندگی دید. هابرماس در این باره می‌گوید: «جهان زندگی محل متعالی است که گوینده و شنونده ملاقات می‌کنند و اینکه متقابلاً ادعا می‌کنند، سخن آن‌ها با جهان تطبیق می‌کند و این که می‌توانند ادعای اعتبار را نقد و تصدیق کنند و مخالفت شان را حل و فصل کنند و به توافق برسند» (ریتزر، ۱۳۹۳: ۷۱۷). جهان زندگی «زمینه ساز فرآیندهای نیل به تفاهم» از طریق کنش ارتباطی است. جهان زندگی شامل طیف وسیعی از پیش فرض‌های ناگفته درباره فهم و درک متقابل است که باید وجود داشته باشد و متقابلاً درک شود، تا ارتباط برقرار گردد (همان، ۱۳۹۳: ۷۱۸). بنابراین نزد هابرماس زیست جهان جای وقوع ارتباط است و به لحاظ آرمانی، آن ارتباطی خصلت باز و آزاد دارد که به دور از هرگونه سلطه است. ارتباط باز و آزاد به معنای عقلانی شدن ارتباط درون جهان زندگی است. به لحاظ آرمانی آن‌هایی که با یکدیگر به کنش متقابل می‌پردازند، به لحاظ عقلانی ترغیب می‌شوند تا ارتباط باز و آزاد برقرار کنند و به فهم متقابل برسند. روش‌های عقلانی در این موقعیت آرمانی برای رسیدن به اجماع^۱ به کار گرفته می‌شود. بدین معنی که در این گفتگوی باز و آزاد آن وضعیتی موفق می‌شود که قوی‌ترین استدلال، بیشترین شواهد و متقاعد کننده‌ترین بیان را عرضه کند. از این گفتگوی اجماعی^۲ حقیقت پدیدار می‌شود. پس حقیقت از اجماع و اعتبار اجماعی برمی‌خیزد (ریتزر: ۱۳۹۲، ۲۲۷ و ۲۲۳). در اینجا کنش ارتباطی و گفتگوی تعاملی به مثابه ذخیره اساسی و نهفته در جامعه بشری معرفی می‌شود که هابرماس با آن کار دارد.

در گفتگوی باز و آزاد در حالی که مردم با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند؛ به چهار ادعای ارتباط هم توجه دارند. فهم پذیری^۳، حقیقت^۴، صحت اخلاقی^۵ و صمیمیت^۶. به نظر هابرماس هیچ انگیزه درونی سرکوفته یا خودفریبی ناشی از ملاحظات بیرونی نباید مانع گفتگو شود. به بیان دیگر بحث باز و آزاد ضمن آن که «ادعای اعتباری» طرفین گفتگو را فراهم می‌آورد، به دور از تهدید یا تطمیع است. بحث و گفتگویی که منصفانه، اخلاقی و شرافتمندانه است. اقناعی و مجاب سازی است.

^۱ - Consensus

^۲ - Dialogical of Consensus

^۳ - Intelligibility

^۴ - truth

^۵ - Moral rightness

^۶ - Sincerity

حاصلش دستیابی به حقیقت اجماعی است. (الیوت و ترنر، ۱۳۹۳: ۱۶۵-۱۶۲). هدف این گفتگو تنها تحلیل واقعیت نیست. بلکه جنبه های اخلاقی را هم دربر می گیرد و این که چه تصمیم گیری هایی به نفع و صلاح عرصه عمومی و همگانی است (همان: ۱۶۵). بنابراین در یک وضعیت آرمانی، زیست جهان برای فرآیندهای کنش معطوف به حصول تفاهم، افقی را فراهم می سازد که در آن مشارکت کنندگان درباره چیزهایی در جهان عینی، در جهان اجتماعی مشترک، یا در جهان ذهنی معینی به گفتگو می پردازند و به توافق می رسند (هابرماس، ۱۳۹۲: ۱۵۶).

در دموکراسی گفتگویی و مشارکتی است که به طور مداوم علم رهایی بخش بازانندیشی^۱ و بازشناسی می شود و راهنمای پراکسیس و عمل جامعه قرار می گیرد. بدین سان عقل و خرد ارتباطی در جهان زندگی توان بازتعریف و بازانندیشی خود را دارد و فرآیند رهایی بخش عقل ارتباطی از طریق ارتباط روشنگرانه و کنش متقابل گفتگویی^۲ در وضعیت آرمانی میسر می شود، به طوری که موضع اخلاقی و اصلاح گرایانه وارد فرآیند عقلانی سازی جامعه مدرن می شود (حمید، ۱۳۸۵: ۱۲۱، ۱۰۴، ۹۵). در اینجا نیز پی گیری پروژه ناتمام مدرنیته را نزد هابرماس می توان دید. عقل و کنش ارتباطی می تواند مدرنیته را نجات دهد و امید و روشنگری را مدام زنده نگه دارد.

نظام^۳ چیست؟ نظام ریشه در زیست جهان دارد ولی به مرور خصوصیات مختص به خود را پیدا می کند و با تکاملش و با تفکیک کارکردی هر چه بیشتر از زیست جهان دور و دورتر می شود و جنبه بیرونی پیدا می کند (هابرماس، ۱۳۹۲: ۵۴۳، ۵۴۴). نظام، متشکل از خرده نظام هایی چون اقتصاد، دولت، نظام قضایی و نظام رسانه ای و امثالهم است. هر چه چنین خرده نظام هایی عقلانی تر شده و پیچیده تر می شوند، توانایی و قدرت بیشتری پیدا می کنند، که جهان زندگی را به کنترل خود درآورده و بر آن چیره شوند (ریتزر، ۱۳۹۳: ۷۱۸). هر چه نظام و ساختارهایش بیشتر تفکیک شده و خودکفا و پیچیده تر شوند و بر جهان زندگی احاطه و نظارتی بیشتری پیدا کنند و به درون زیست جهان نفوذ تحمیلی بیشتری خواهند داشت و در جهت محدود کردن کنش ارتباطی و ضعیف سازی بحث و گفتگو میان کنشگران عمل خواهند کرد (ریتزر، ۱۳۹۲: ۲۲۷). نظام اقتصادی و نظام سیاسی با

¹ - Reflexivity

² - Dialogical interaction

³ - System

میانجی پول و قدرت، به میان جهان زندگی رفته و زندگی را پول زده و بورکراسی زده می کند. نظام و خرده ساختارهایش با در میان گرفتن جهان زندگی، آن را به محیط خارجی خود در می آورند و عناصر زیست جهان را مانند فرهنگ، شخصیت و بستگی های هنجارین و اخلاقی را بی رمق کرده و می خشکانند. این وضعیت، زیست جهان را دچار انسان زدایی^۱ شخصیت زدایی^۲، شی شدگی^۳، از دست رفتن معنا و مسکین سازی فرهنگی می کند (هابرماس، ۱۳۹۲: ۷۱۶، ۷۱۲، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۵). این روند به تعبیر هابرماس «مستعمره شدن زیست جهان»^۴ به وسیله نظام است که در آن با تسلط عقلانیت ابزاری نظام بر عقلانیت ارتباطی زیست جهان، کنش ارتباطی فلج شده و روابط انسانی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی وارونه سازی شده است (ریترز، ۱۳۹۳: ۷۲۰).

هابرماس در کتاب «دگرگونی ساختاری حوزه عمومی» نیز به مسئله سازمان در نظام سرمایه داری پرداخته است. به نظر وی در جامعه سرمایه داری سازمان یافته، این دولت سازمان یافته، شرکت های صنعتی - تجاری سازمان یافته، احزاب سیاسی سازمان یافته و رسانه های سازمان یافته هستند که افکار عمومی را سازماندهی و جهت دهی می کنند و براساس منافع کلی و یا مشخص نظام سرمایه داری هم جامعه مدنی^۵ و هم حوزه عمومی^۶ را به تسخیر خود در می آورند. نظام سرمایه داری سازمان یافته این چنین جامعه را فتح کرده و در راستای منافع خود قرار داده است (هابرماس، ۱۳۹۲: ۳۰۷-۲۸۷). جامعه ای که به طور مداوم در معرض کژریخت شدن^۷ قرار گرفته است (نوذری، ۱۳۸۹: ۳۴۹). در صورتی که در سرمایه داری لیبرال قرن هجدهم جامعه مدنی متشکل از افراد خصوصی، مسائل شان را از طریق بحث و گفتگوی آزاد و انتقادی به عرصه عمومی برده و در آن جا بر دولت، قانون گذاری و تصمیمات هیات حاکمه تاثیر می گذاشتند و تا جایی که امکان داشت، جلوی سیطره قدرت بر جامعه مدنی را می گرفتند و حتی به میزان قابل توجهی بر دولت چه در وجوه اجرایی و چه در وجوه قانونی و قضایی اعمال نظر و نظارت می کردند. در واقع در سرمایه داری لیبرال قرن هجدهم،

¹ - Dehumanization

² - Depersonalization

³ - Repication

⁴ - Colonization of the life world

⁵ - Civil society

⁶ - Public sphere

⁷ - Deformation

حوزه عمومی حائلی بین جامعه مدنی و دولت بود و از جامعه مدنی پدیدار می گشت و توان آن را داشت که از جامعه مدنی محافظت کند (هابرماس، ۱۳۹۲: ۹۶-۵۸). در این جا نیز هابرماس بر ذخیره باقی مانده جامعه مدنی و عرصه عمومی که از عصر بورژوازی قرن هجده تا حدودی بر جای مانده است، اما در افقی نوین تاکید دارد. افقی که جامعه مدنی و عرصه عمومی را به آرمان شهر عقل بورژوایی تقلیل ندهد. هابرماس در این باره می گوید: «مسئله این آرمان شهر عقل که در روشنگری ساخته شده است، همواره سرسختانه با واقعیت زندگی بورژوایی در تناقض بوده است و چنان که معلوم شد یک ایدئولوژی بورژوایی است، ضمن آن که هرگز یک تخیل صرف نبوده است. این آرمان شهر یک توهم عینی بوده است که از ساختارهای زیست جهان انفکاک یافته برخاست، زیست جهان هایی که مطمئناً به لحاظ ویژگی طبقاتی محدود بوده است، با این حال در مسیر عقلانیت پیش رفته است» (هابرماس، ۱۳۹۲: ۷۱۸). در اینجا نقد روشنگرانه هابرماس را به آرمان شهر عقل بورژوایی که بر وجه عقلانیت ابزاری توسعه یافته است، می بینیم.

کنش ارتباطی ذخیره رهایی جامعه مدرن

هابرماس با کنکاش و طرح مسایل جامعه سرمایه داری سازمان یافته مانند بحران عقلانیت، بحران مشروعیت^۱، سیطره نظام بر جهان زندگی، تحریف کنش ارتباطی، ضعف گفتگو در جهان زندگی، پول زدگی و بورکراتیک زدگی زیست جهان، نحیف شدگی جامعه مدنی و بی قدرتی عرصه عمومی و مسکین سازی فرهنگی توانسته است به طور گسترده و عمیق آسیب های جامعه مدرن را عیان کرده و به طرح ناامیدی پردازد. اما او در این نقطه باقی نمی ماند و به دنبال آن است ضمن شناسایی ذخایر مادی و معنوی جامعه بشری که محصول صدها و هزاران سال تلاش آدمی است، طرح امید بیافریند. او در این جا از دیالکتیک منفی فاصله گرفته و به سوی دیالکتیک مثبت حرکت می کند. او نجات مدرنیته را در پرداختن به کنش ارتباطی و دگرگونی رابطه نظام و جهان زندگی از طریق توانش ارتباطی^۲ جستجو می کند. عقلانیت و توانش ارتباطی که در سرشت انسان و جهان زندگی نهفته است؛ ظرفیت جامعه پذیری اخلاق انسان گرایانه را جهت توسعه تجدید فرهنگی دارد (هابرماس،

^۱ - Legitimation crisis

^۲ - Communication competence

۱۳۹۲: ۷۷۴ و ۷۷۲، ۷۷۰، ۸). در این ظرفیت رهایی بخش، خرد نه تنها به عقل ابزاری تقلیل نمی‌یابد، بلکه عقل ارتباطی در بطن جهان زندگی کشف می‌گردد، که توان آن را دارد عقل ابزاری را سر جای خود نشاند و از آن بهره مند شود. فراخنهایی بس عمیق و وسیع ارتباطی - تفهیمی در جهان زندگی موجود است که از دسترس نظام و رسانه های توده‌ای مصون مانده است. ساختارهای آگاهی مشترک در گستره وسیعی از جهان زندگی و ذخایر معرفتی در قالب دانش تجربی و پیش اخلاقی و عملی موجود اند که می‌توان آن‌ها را برای مقاصد جامعه‌ی به کار برد. ساختارهای مستقل ارتباطی درون جهان زندگی هم چنان فعال اند که بی‌امان به نقد نظام می‌پردازند. دموکراسی های توده‌ای مبتنی بر رفاه عامه با این که تا حدودی توانسته اند بر کنش ارتباطی تاثیر نامطلوب بگذارند، ولی نیروهای ارتباط و تعامل دست‌اندرکار ترمیم ارتباط اند. ظرفیت اعتراضی در زیست جهان هم چنان موجود است و سطح منازعات به عرصه های بازتولید فرهنگی، یکپارچگی اجتماعی و جامعه پذیری کشانده شده است (همان، ۷۹۰-۷۷۲ و ۷۲۲ و ۷۰۳). بشریت با کمک عقل ابزاری نیروهای تولیدی عظیمی را آفریده است که اگر با توانش ارتباطی راهبری و هدایت شوند، بیش از پیش می‌تواند در خدمت رهایی انسان قرار گیرد. هزاران سال ذخیره معنوی تاریخ بشر در دسترس بشریت امروز است که اگر در قاموس ایدئولوژی سلطه درنیایند، می‌توانند چون چشمه‌هایی هستی بخش یاری رسان زندگی هنجارین نوین باشند. کنش ارتباطی و گفتگوی آزاد و باز، توان آن را دارد که از اندوخته های ظرفیت اخلاقی بشر در جهت معیارهای جهان شمول انسانی و رهایی و روشنگری غیراستعلایی بهره مند شود.

هابرماس با تمرکز بر کنش ارتباطی و گفتگوی باز و آزاد دریچه ای را به روی بن بست مدرنیته و روشنگری باز می‌کند و آن را در خدمت پروژه ناتمام خود قرار می‌دهد. در این گفتگوی باز و آزاد (عقل ارتباطی)، لایه‌های متکثر و متنوع انسانی ضمن پذیرش و به رسمیت شناختن طرفین متقابل به برون ریختن ارزش‌ها، هنجارها، عقاید در برابر هم می‌پردازند و آن‌ها را به خود و دیگری هر چه بیشتر باز و روشن می‌کنند که حاصل آن بروز تعارضات ارزشی، هنجاری و عقیدتی فی مابین است. به طوری که مردمان مدام راجع به مسایل اساسی بشر و جامعه ابراز عقیده و بحث کنند. در اثر بروز تعارضات و تعاملات عقیدتی، هنجاری و ارزشی، آنتی تزاها در برابر تزاها قرار گرفته که حاصل آن

نوعی سنتز، برآیند و اجماع فکری میان طرفین گفتگو است. این سنتز یا برآیند مشترک فکری زمینه را برای کنش عام و وحدت رویه مشترک که آگاهانه و درونی شده است، فراهم می کند. از این کنش های اجتماعی عام (و هم سو و هم جهت) نوعی انسجام و قاعده عمل جمعی شکل می گیرد و در نهایت قاعده عمل جمعی عام که از خواسته درونی مشترک آدمیان نشات گرفته موجبات تکامل اجتماعی- انسانی را فراهم خواهد کرد و بدین ترتیب سلطه، تحریف، بیگانگی و استیلای ساخت های اجتماعی و فرهنگی کاذب از میان خواهد رفت. در این مدل جامعه شناختی در حوزه واقعیت اجتماعی علم رهایی بخش تولید می شود که روش آن دیالکتیکی یعنی فهم و تفهم زبانی و کلامی متقابل است. در این الگو، مقدمه آغازین گفتگوی آزاد و خردمندانه به معنای پذیرش طرف مقابل (دمکراسی) و نتیجه آن انسجام اجتماعی عام و متکامل است.

هابرماس بر این نظر است که «شاخص فعلی مدرنیته» استعمار جهان زندگی به وسیله نظام است. اما راه حل رفع این تسلط، در تخریب و نابودی نظام اقتصادی و اداری نیست. چه این نظام، شرایط مادی موردنیاز امکان پذیر ساختن عقلانیت جهان زندگی را فراهم می آورند. در حال حاضر ما دچار جهان زندگی ضعیف هستیم که باید برطرف شود. توسعه عقلانیت ارتباطی بدون تحریف در جهان زندگی سبب توانش عقلانیت نظام خواهد شد و عقلانیت ابزاری تعدیل شده نظام، در خدمت توانش عقلانیت ارتباطی قرار خواهد گرفت. به نظر هابرماس برای رسیدن به این هدف نخست باید موانع محدود کننده ای برقرار شود تا از تاثیر ناگوار بر جهان زندگی کاسته شود. دوم باید حس گرها و جنبش هایی شکل گیرند تا تاثیر جهان زندگی بر نظام افزایش یابد (ریتزر، ۱۳۹۳: ۷۵۴-۷۵۳). این جنبش ها که از درون جامعه مدنی وارد حوزه عمومی می شوند، شامل جنبش های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هستند که در عرصه عمومی خود فرمانی نظام کارکردی را به چالش می گیرند (جلایی پور و محمدی، ۱۳۹۲: ۲۴۲). این جنبش ها قادر خواهند بود بین نظام و جهان زندگی دیالوگی دیالکتیکی برقرار کرده تا یکدیگر را غنی بخشند و امکان یابند در پیوند با یکدیگر هر چه بیشتر عقلانی شوند و در خدمت یکدیگر در راه اعتلای انسانی قرار گیرند. برپایی مشارکت و همکاری بین نظام و جهان زندگی که مبنایش دیالوگی دیالکتیکی است؛ هدف پروژه ناتمام مدرنیته است. همکاری بین نظام و جهان زندگی، روشنگری را از رویای استعلایی رها کرده و رویای انسانی، زمینی و قابل دسترس را

به بشریت ارزانی خواهد داشت. تنها از این طریق است که عقل تفاهمی هدف روشنگری قرار گرفته و مشعل مدرنیته را فروزان و برافراشته نگه خواهد داشت.

هابرماس و دانش انتقادی در برابر پست مدرنیته^۱

در دهه های اخیر جریانی تحت عنوان سنت فکری پست مدرنیسم رواج پیدا کرده که نقد درونی مدرنیته را نشانه نمی‌رود، بلکه نقد بیرونی و جوهری از آن را هدف خود قرار داده و در پی آن است که کل پروژه روشنگری را به زیر سوال ببرد. بی گمان شرایط حاکم بر مدرنیته متاخر و توفیق خرد ابزاری در رشد تفکر پست مدرن نقش تعیین کننده ای داشته است (حقیقی، ۱۳۷۹: ۲۰-۱۸). ژاک دریدا، میشل فوکو، فرانسوا لیوتار، ژاک بودریار از جمله پست مدرنیست هایی هستند که متاثر از فلسفه خرد ستیز نیچه، عقل را چیزی جز وسیله ای برای احراز قدرت و اعمال سلطه نمی‌دانند. به نظر آنان آرمان عقل از اعتبار افتاده و تحقق آزادی و رهایی ناممکن است و ما وارد دورانی شده ایم که به آن عصر پست مدرن اطلاق می شود (همان: ۲۳). به نظر آنان روایت های بزرگ^۲ عقلی امتحان خود را پس داده اند و چیزی جز تمامیت خواهی به همراه نیاورده اند. به گمان آن ها جهان گستری می خواست تنوع و گوناگونی را از میان بردارد، ولی نتیجه این که ما اکنون در دنیایی تکه تکه شده و مملو از بازی های زبانی^۳ به سر می بریم و اعتبار مشروعیت هر فرهنگ چیزی جز گفتمان^۴ در قدرت نیست و مبنایی جز قدرت ندارد. همه چیز در عصر پست مدرن در کثرت قرار دارد و هیچ وحدت و یگانگی در مناسبات و روابط اجتماعی در کار نیست. از نظر آنان ارزش ها و حقایق جهان شمول انسانی دروغی بیش نیست و فرهنگ ها و چشم اندازهای متکثر از اعتبار برابر برخوردارند. هر کس خود را حق می داند و دیگری را ناحق. از این رو ما در جهانی از نسبییت باوری^۵ زندگی می کنیم و بنابراین صحبت از عدالت، آزادی و پیشرفت یک توهم و فریب بزرگ بیش نیست (نوذری، ۱۳۸۵: ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۰۷). امروز پست مدرنیست ها حمله به طرح روشنگری را مد روز کرده اند و فجایی مانند جنگ های جهانی و منطقه ای، رشد فزاینده ستم و تبعیض و سلطه نابرابری ها و ویرانی

^۱ - Postmodernity

^۲ - Metanarrative

^۳ - Language games

^۴ - Discourse

^۵ - Relativism

های محیط زیست را به آن نسبت می دهند و مدرنیته را پروژه ای شکست خورده و انحطاط یافته قلمداد می کنند (میک سینزوود، ۱۳۷۹: ۶۰).

دانش انتقادی و هابرماس یکسره در این دنیای به ظاهر پاره پاره شده و بی‌افق بر علیه پُست مدرن‌ها ایستاده اند و از مدرنیته و روشنگری هم چنان به دفاع برخاسته اند و راه نجات بشر را در توانش آن می‌کاوند. به نظر آنان آسمان سخت و تیره و مهملی که پست مدرن‌ها به تصویر کشیده اند، هر نوع تلاش را از بشریت جهت رهایی سلب کرده و جستجوی حقیقت را بی‌رمق ساخته است (ریتزر، ۱۳۹۳: ۸۵۵). آن چه در پی می آید اهم‌گزینش نقد‌هایی است که دانش انتقادی و هابرماس بر سنت فکری پُست مدرن وارد کرده اند.

هابرماس در مقام یک مدرنیست تمام عیار نشان می دهد که پیش‌انگاشت‌های اصلی متفکران پست مدرن جهت نقد مدرنیته بر عقل‌ابزاری استوار است. در حالی که امکان شکوفایی مدرنیسم در بازسازی مفهوم غیرابزاری عقل و در معنایی گسترده‌تر و انسانی‌نرفته است (حقیقی، ۱۳۷۹: ۲۲). ذخیره عقل و کنش ارتباطی می تواند ظرفیت‌های مدرنیته را اعتلا بخشد و فرا روایت نوینی را پیش روی بشریت قرار دهد. ایجاد و گسترش دمکراسی مشارکتی و سازوکارهای تصمیم‌گیری همگانی نه تنها ساخت‌شکنی است، بلکه امکان تازه‌ای را در دسترس دنیای اجتماعی بهتر فراهم می آورد. ما نقد نمی‌کنیم که فقط نقد کرده باشیم. ما ساخت‌شکنی نمی‌کنیم که فقط ساخت‌شکنی کرده باشیم. ما نقد می‌کنیم که برسازیم. ما نقد می‌کنیم که فرا روی مان جامعه جدیدی را با بانگ عقل ارتباطی در چشم انداز قرار دهیم.

پُست مدرنیست در نقد جهان شمولی، خود جهان شمولی می‌کند، جهان شمولی نسبت فرهنگی، جهان شمولی تکه پاره‌گی و جهان شمولی بی‌افقی. نقد نظام‌های فراگستر از سوی پُست مدرنیسم، بدون ایجاد بدیلی رهگشا، بشریت را در سرگشتگی و بی‌سامانی به حال خود وا می‌گذارد. در جهانی که غرق در ستم و سرکوب است، گفتمان پُست مدرن چیزی جز تجمل و سرگرمی فکری نبوده و در خدمت سرکوب‌کنندگان قرار گرفته است. پُست مدرنیسم به عنوان نفی‌کننده ایدئولوژی به صورت ایدئولوژی زمانه درآمده و برای مرعوب‌شدگان چیزی جز وادادگی و

نیهلیم به همراه نیاورده است. پُست مدرنیست به سلاح توجیه گر سرکوب بدل گشته است (پارسا، ۱۳۷۷: ۸-۱۳).

از ویژگی های پُست مدرنیسم تاکید بر بازی های زبانی نامتجانس است که در رقابت با یکدیگر هستند و آنان که بلاغت بیشتری دارند، گفتمان برنده را دارند. پُست مدرن ها با نفی تمایز میان استدلال و بلاغت جایی برای نقد باقی نگذاشته اند، به طوری که میان درست و نادرست، خوب و بد، عدالت و بی عدالتی، بحث اقناعی و مغالطه، آزاد اندیشی و تحجر فکری و آزادی واقعی و توهم آزادی تفاوتی قائل نیستند. اما مفهوم نقد، بدون تفاوت گذاری های فوق نامیستر است و این از چالش های بدون درمان فکر پُست مدرن است. افزون بر این مفهوم نقد بدون کاربرد درست عقل غیرممکن است. با به کارگیری درست عقل است که نقد معنا پیدا می کند و این از مفروضات محوری مدرنیته محسوب می شود (حقیقی، ۱۳۷۹: ۶۸-۶۶، ۴۲، ۳۶).

به نظر هابرماس توجه به چشم اندازهای متنوع نافی مفاهیم کلی مانند حقیقت، عدالت، آزادی و زیبایی نیست. بلکه چشم انداز کلی می تواند در برگیرنده چشم اندازها و علایق گوناگون قرار گیرد. هر چه برای بررسی و تحلیل یک امر از چشم اندازهای بیشتری استفاده کنیم به حقیقت جهان گستر بیشتر نزدیک می شویم. بنابراین شناخت کلیت ساختار اجتماعی هم لازم و هم ممکن است. نقد و تغییر وضع موجود بدون تغییرات ساختاری در کل نظام اجتماعی و اقتصادی ناممکن است و دگرگونی ساختاری مستلزم شناخت بنیادی جامعه است و این بدون یاری گرفتن از مفاهیم جهان شمول مانند حقیقت، عدالت، آزادی و رهایی ممکن نیست.

پسامدرنیسم در نقد مدرنیته بر ویران سازی عقل ابزاری و استراتژیک تاکید دارد، در صورتی که بشریت به عقل ارتباطی و زبان در زندگی روزمره نیز مجهز است که با کمک آن می تواند چشم اندازهای جهان شمول را ترسیم کرده و گفتمان های قدرت را به کناری نهد. عقل ارتباطی می تواند با گفتگوی باز و آزاد در خدمت عدالت، آزادی و پیشرفت بشریت انسانی قرار گیرد. عقاید تجویزی هابرماس (ارتباط باز و آزاد) مبنایی برای عمل فراهم می کند که درست در مقابل بی عملی پست مدرن ها قرار دارد (ریتزر، ۱۳۹۳: ۷۵۵).

هابرماس موافق دست کشیدن از پروژه روشنگری نیست، بلکه برخطا های اجرا کنندگان مدرنیته انگشت می گذارد. یکی از خطاهای مهم تمایل به پشت کردن به علم به ویژه علم جهان زندگی است. جدا کردن علم از جهان زندگی و سپردن آن به دست متخصصان باعث دوری از کل پروژه مدرنیته و رشد افکار پست مدرن شده است. هابرماس در چشم انداز خود با بازگشت به زندگی اخلاقی و اتصال دوباره علم و زیست جهان پرتوی نوینی را بر پیشرفت مدرنیته گشوده است.

فهرست منابع

- ۱- اوتویت، ویلیام و باتامور، تام (۱۳۹۲)، فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشرنی
- ۲- الیوت، آنتونی و ترنر، بریان (۱۳۹۳)، برداشت هایی در نظریه اجتماعی معاصر، ترجمه فرهنگ ارشاد، چاپ دوم، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- ۳- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- ۴- پارسا، خسرو (۱۳۷۷)، پسامدرنیسم در بوته نقد، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- ۵- جلالی‌پور، حمیدرضا و محمدی، جلال (۱۳۹۲)، نظریه‌های متاخر جامعه‌شناسی، چاپ پنجم، تهران: نشرنی
- ۶- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹)، گذار از مدرنیته، چاپ اول، تهران: آگاه.
- ۷- حمید حمید (۱۳۸۵)، کانت هگل هابرماس رویکرد مارکسیستی، تهران: دیگر.
- ۸- ریتزر، جورج (۱۳۹۳)، نظریه جامعه‌شناسی، ترجمه هوشنگ نائبی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- ۹- ریتزر، جورج (۱۳۹۳)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ نوزدهم، تهران: انتشارات علمی.

- ۱۰- ریتزر، جورج (۱۳۹۲)، مبانی نظریه‌های جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه شهناز ممسی پرست، چاپ دوم، تهران: ثالث.
- ۱۱- سیدمن، استیون (۱۳۹۲)، کشاکش آراء در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی خلیلی، چاپ ششم، تهران: نشرنی.
- ۱۲- شرت، ایون (۱۳۹۲)، فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای، ترجمه هادی جلیلی، چاپ سوم، تهران: نشرنی.
- ۱۳- میک سینزوود، آلن (۱۳۷۹)، مدرنیته پسامدرنیته یا سرمایه‌داری، ترجمه مهران مهاجر، در کتاب جامعه انفورماتیک و سرمایه‌داری واقعیت و اسطوره، گزینش و ویرایش خسرو پارسا، چاپ اول، تهران: آگاه.
- ۱۴- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۹)، بازخوانی هابرماس، چاپ سوم، تهران: نشر چشمه.
- ۱۵- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۵)، صورت‌بندی مدرنیته و پست مدرنیته، چاپ دوم، تهران: نقش جهان.
- ۱۶- هابرماس، یورگن (۱۳۹۲)، دگرگونی ساختاری حوزه‌ی عمومی، ترجمه جمال محمدی، چاپ چهارم، تهران: نشر افکار.
- ۱۷- هابرماس، یورگن (۱۳۹۲)، نظریه کنش ارتباطی، ترجمه کمال پولادی، دو جلد در یک جلد، تهران: نشر مرکز.